

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی کلام محقق نائینی در تقسیم غایات

فرمایش مرحوم محقق نائینی و اشکال صاحب محاضرات در بحث دیروز عنوان شد. گفتیم دقتی شود که آیا تحقیقی که مرحوم نائینی ارائه داده‌اند و غایات را در واجبات شرعی بر سه دسته کرده و فرمودند دسته اول و دسته دوم غایاتی است که متعلق تکلیف قرار می‌گیرد، اما دسته سوم غایاتی است که متعلق تکلیف قرار نمی‌گیرد، آیا بیان ایشان تام است و چنین تقسیمی نسبت به غایات در واجبات شرعی پذیرفته است یا خیر؟

نقد استاد محترم بر تقسیم محقق نائینی

آن مقداری که کلمات را ملاحظه کردیم - بخصوص کلمات تلامذهای مرحوم نائینی - اشکال فقط همان بود که در کتاب محاضرات بیان شده بود و زائد بر آن مطلب دیگری ندیدیم. اما وقتی انسان در مطلب دقت می‌کند اساساً چنین تقسیمی صحیح نیست. اگر چیزی عنوان غایت پیدا کرد، نمی‌توانیم بگوییم با عنوان اینکه غایت است با یک واسطه غیر مقدور عنوان غایت برای عملی را دارد.

بعبارة آخری؛ ادعای ما این است که جمیع غایات در واجبات شرعی مقدور برای مکلف است بوسیله اینکه مکلف قدرت بر این ذی الغایة و قدرت بر سبب را دارد. در نتیجه در شق اول و دوم، با ایشان بحث و نزاعی نیست، نزاع در شق سوم است.

محقق نائینی فرمودند در باب صلاة، صوم، حج، زکات، در شریعت غایاتی بر آنها مترتب شده، مثل نهی از فحشا و منکر و غیر ذلک، بعد فرمودند این غایت بر این اعمال مترتب می‌شود با واسطه یک امر غیر مقدور، آن واسطه امر غیر مقدور؛ اراده‌ی خداوند و عنایت و تفضل الهی است که از اختیار مکلف خارج است.

عرض ما این است که این دو با هم قابل جمع نیست؛ اگر گفتیم نهی از فحشا و منکر غایت برای صلاة است، اگر متوقف بر یک امر غیر مقدور باشد، دیگر غایت برای صلاة نیست، غایت برای اراده‌ی الهی می‌شود. یا همان واسطه - که ایشان در کلماتشان واسطه را هم بیان نمی‌کنند - این غایت برای نماز و روزه نیست، بلکه غایت برای واسطه است. اگر واسطه محقق شود غایت محقق است. اگر واسطه محقق نشد، غایت محقق نیست.

پس ادعای ما این است که اگر پذیرفتیم نهی از فحشا و منکر، غایت برای نماز است، لا یكون إلا مقدورا، ما قدرت داریم و می‌توانیم نهی از فحشا و منکر کنیم بوسیله قدرت بر ایجاد سبب آن، که عبارت از صلاة باشد.

طبق این بیان ما؛ اصلاً این انقسام ثلاثه بطور کلی کنار می‌رود، دیگر در شریعت نمی‌توانیم بگوییم چیزی عنوان غایت را دارد اما بر عمل به واسطه یک امر غیر مقدور مترتب می‌شود، مگر اینکه بگویند نهی از فحشاء، غایت نماز نیست، غایت برای امور دیگری است که از محل بحث خارج می‌شود.

نکته دوم: ایشان این واسطه را از کجا آورده‌اند؟ اینکه می‌فرماید نهی از فحشاء و منکر، با واسطه امر غیر مقدور غایت برای نماز است، این واسطه را از کجا آورده‌اند؟

طبق آیات و نصوص، آیه می‌فرماید: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»، خصوصیت و ماهیت و حقیقت صلاة این است که نهی از فحشا و منکر دارد، بحسب بعضی از تعابیر «الْفَحْشَاءِ»؛ جمع محلی به لام است و افاده عموم دارد. در میان عبادات تنها عبادتی که جلوگیری از همه انواع فحشا دارد، نماز است. در برخی روایات وارد شده که نماز مانعیت از انواع فساد دارد، یعنی عبادات دیگر اگر یک بُعد از ابعاد فساد را می‌پوشاند، نماز این خصوصیت را دارد که تمام فساد را می‌پوشاند. بخاطر همین است که روی نماز تأکید شده، آن هم نماز اول وقت، با تأمل و حضور قلب، که واقعا آثار عجیبی دارد.

حال می‌خواهیم بگوییم آیه می‌فرماید صلاة؛ این صلاة ناهي از فحشا و منکر است، و لو در نازل‌ترین مرتبه صلاة هم باشد. یعنی نمازی که یک انسانی بخواند و هیچ حضور قلب نداشته باشد، اما شارع این اثر را برای آن قرار داده که اگر انسان نماز را نمی‌خواند، ممکن بود صد نوع فساد و فحشاء انجام دهد. حالا این نماز لااقل یک باب از ابواب فساد و فحشاء را برای او مسدود می‌کند.

ظاهر نصوص و روایات این است که این آثار و این غایات، غایت برای حقیقت نماز است، بدون اینکه نیاز به واسطه‌ای باشد. اینطور نیست که خداوند بفرماید تو نماز را بخوان و نافله‌ها را هم با حضور قلب بخوان، بعد بگوییم خداوند اگر اراده کرد، ناهي از فحشاء و منکر باشد. خیر، طبیعت نماز چنین اقتضایی را دارد.

نتیجه بررسی راه حل محقق نائینی

بنابراین پیرامون فرمایش مرحوم نائینی این دو مطلب را می‌توانیم بیان کنیم.

آنگاه مطلب اول که روشن شد که این غایت مقدور است.

این تحقیق مرحوم نائینی برای ما کارایی ندارد. ایشان خواستند طوری درست کنند که غایات قسم سوم با بقیه اقسام فرق پیدا کند، در قسم سوم مسأله معد و معد له باشد، که توضیح آن را دیروز دادیم.

راه حل محقق اصفهانی برای اشکال تعریف واجب نفسی و غیري

بعد از اینکه عرض کردیم اشکالاتی متوجه جواب مرحوم آخوند بود، گفتیم راه‌هایی را برای حل این مشکل صدق تعریف واجب غیري بر واجبات نفسی بیان کرده‌اند، که چهار راه در کلام بزرگان برای حل این مشکل ذکر شده است. راه اول؛ کلام مرحوم محقق نائینی بود و اشکالات و مطالب پیرامون این کلام را هم عرض کردیم.

راه دوم؛ در کلمات مرحوم محقق اصفهانی در کتاب نه‌ایه‌الدرایه، جلد 2، صفحه 102 عنوان شده است.

مرحوم اصفهانی ابتدا مطلبی را در باب اراده‌ی تکوینی بیان می‌کنند و می‌فرمایند نظیر این مطلب در اراده‌ی تشریعی جریان دارد. در اراده‌ی تکوینی باز اول همان مقدمه و قاعده‌ی عقلیه را ذکر کرده‌اند، «کل ما بالعرض یجب أن ینتهي إلی ما بالذات»؛ هر چیزی که غرض تبعی و عرضی است باید به یک غرض و غایت ذاتی برسد، هم در امور حیوانیه و نفسانیه و هم در امور عقلانیه.

مثالی که ایشان زده‌اند این است که اگر انسانی اراده کرده از بازار گوشت بخرد، غایت خرید لحم این است که آن را در منزل طبخ کند، غایت طبخ، خوردن انسان است، غایت خوردن، این است که آن مقدار از نیروی بدن که تحلیل رفته جایگزین شود، إقامة البدل علی ما یتحلل علی البدن؛ غایت آن بقاء و حیات انسان است، «إبقاء الحیاة و إبقاء الذات». بعد می‌فرمایند إبقاء الذات، غایت تمام غایات است.

یعنی در امور نفسانیه و حیوانیه، هر هدف که داشته باشید، غایت آن به حب ذات و إبقاء ذات و حیات انسان برمی‌گردد.

در امور عقلانیه، غایت تمام امور عقلانیه، اطاعة الرب و معرفة الرب است. بنابراین در اراده‌ی تکوینی، تمام غایات عرضی، به غایت بالذات منتهی می‌شود. اراده‌ی تکوینی جایی است که خود انسان اراده می‌کند.

می‌فرمایند ما مکرر بیان کردیم حقیقت اراده تشریعی به ارادة الفعل من الغير برمی‌گردد. من که اینجا نشسته‌ام اگر گفتم این کتاب را به من بدهید، اصطلاحاً اراده‌ی تشریعی دارم، ارادة الفعل من الغير، حقیقت اراده تشریعی است. در اراده تشریعی ممکن است از غیر، فعلی را اراده کنید، اما غرض از این فعل در مورد شخص دیگری باشد، برخلاف اراده‌ی تکوینی.

در اراده‌ی تکوینی خودتان می‌روید گوشت می‌خرید و طبخ می‌کنید و خودتان می‌خورید و ممکن است به دیگری هم داده شود. در اراده‌ی تشریعی ممکن است حصول الفعل من الغير از یک نفر اراده شود، اما غرض از دیگری است. مثل اینکه یک نفر به کسی می‌گوید گوشت بخر و به دیگری می‌گوید آن را بپز، و به سومی می‌گوید آن را بخور، مانعی هم ندارد.

مرحوم اصفهانی برای چه این مثال را زده است؟

ایشان می‌فرمایند واجب نفسی یعنی اراده‌ی تشریعی‌ای که فعل اولاً مراد باشد و ثانیاً مراد بالذات باشد، فرق بین واجب نفسی و غیري در کلام ایشان این است که در واجب نفسی فعل، مراد بالذات است، اما در واجب غیري فعل، مراد بالذات نیست، و اگر هم متعلق غرض واقع شده باشد، مراد بالعرض است.

باز در این مثال می‌فرمایند وقتی مولا به عبد می‌گوید گوشت بخر، غرض این است دیگری طبخ کند و غرض نهایی آن است که شخص سومی آن را بخورد. اکنون که گفت «إشتر اللحم»، در این امر، غرض مراد نیست، در این امر مراد این است که تو برو گشت بخر، و لو اینکه مولا أغراضی دارد، و لو اینکه غرض مولا این است که بعداً گوشت را به نفر دوم بدهد که طبخ کند و غرض بعدی این است که شخص سوم بخورد، اما همین که به این شخص می‌گوید «إشتر اللحم»، مراد بالذات از این شخص «اشتر اللحم» است، حال غایات و اغراض داشته باشد یا نداشته باشد، کاری به این جهت نیست.

در باب واجب نفسی باید ببینیم چه چیزی مراد بالذات است؟ همین بحث را در باب غایات و اغراض صلاة می‌آورند. می‌فرمایند

وقتي شارع فرموده «[أَقِيمُوا الصَّلَاةَ](#)»، آیا خود نماز مراد بالذات براي شارع است یا غایات نماز مراد بالذات است؟ مراد بالذات؛ یعنی آنچه خودش ذاتا متعلق برای اراده است. وقتي شارع فرموده «[أَقِيمُوا الصَّلَاةَ](#)» مراد تشریعی چیست؟ می‌گوییم خود نماز. آیا غایات، متعلق اراده است؟ خیر، یعنی بالذات متعلق اراده نیست، ممکن است بالعرض غایات مراد مولا باشد.

بعبارة أخرى ممکن است چیزی غرض از واجب باشد، اما غرض به این معنا نیست که آن چیز مراد بالذات باشد، این مراد بالعرض است.

لذا مرحوم اصفهانی از این راه که می‌فرمایند ملاک در واجب نفسی، این واجب نفسی است که خود عمل، مراد بالذات باشد، این می‌شود بیان فارق بین واجب نفسی و واجب غیری.

مرحوم اصفهانی این تحقیق را در ضمن دو صفحه در نهاية الدراية بیان کرده‌اند.

نقد استاد محترم بر راه حل محقق اصفهانی

اما اشکال مهمی که بر فرمایش ایشان وجود دارد این است که همه نزاع در این است که شما بعد از اینکه زحمت کشیده‌اید می‌فرمایید واجب نفسی مراد بالذات است، بحث در این است که به چه ملاکی کشف کنیم نماز، مراد بالذات است و غایات آن مراد بالذات نیست؟ یعنی تحقیق و فرمایش ایشان مشکل را حل نمی‌کند.

ما از اوّل گفتیم واجب نفسی ما اوامر بنفسه، یعنی بذاته، اوامر یعنی بذاته اراده شده است. اما بحث این است که جایی که یک واجب نفسی مثل نماز داریم، و آن نماز هم غایاتی دارد، به چه ملاکی بگوییم غایات آن مراد بالذات نیست و نماز مراد بالذات است؟

بنابراین این اشکال نسبت به کلام ایشان به ذهن می‌رسد.

اشکال دوم بر محقق اصفهانی

البته بعضی از بزرگان وقتي کلام مرحوم اصفهانی را نقل کرده‌اند، تنها اشکالی که بر ایشان وارد کرده‌اند این است که این فرمایش ایشان در مثال‌های عرفی مثل «اشترا اللحم» و اینها درست است، اما بحث ما در واجبات شرعیه است. در واجبات شرعیه این حرف‌ها نمی‌آید.

پاسخ استاد از اشکال دوم

نه، این اشکال وارد نیست، چون واجبات شرعیه هم مثل اوامر عقلی عرفی است، و با آن فرقی نمی‌کند. اشکال مهمی که به ذهن می‌رسد این است که شما دوباره به اوّل اشکال رسیدید. نزاع این است که ما به چه ملاکی بگوییم این واجب نفسی است؟ یعنی به چه ملاکی بگوییم این مراد بالذات است؟

دو نظریه دیگر باقی می‌ماند؛ یکی نظریه مرحوم خویی در محاضرات و دیگری نظریه امام (رضوان الله علیه) در کتاب مناہج الوصول.

اما راه سوم که در کتاب محاضرات، جلد 2، صفحه 386 آمده، ایشان ابتداء اشاره‌ای به اختلاف صاحب معالم و مشهور کرده‌اند. صاحب معالم در مقابل مشهور می‌گوید در بین مقدماتی که عنوان سبب است و مقدماتی که عنوان شرط و مانع و مقتضی دارد، فرق وجود دارد. فرق آن هم این است که امر به سبب، عین امر به مسبب است، یا امر به مسبب عین امر به سبب است. طبق نظر ایشان بین مسبب و سبب یک ارتباط تنگاتنگی وجود دارد و قابل انفکاک نیستند. نمی‌توان گفت مسبب متعلق امر است و سبب آن متعلق امر نیست.

اگر گفتیم امر به مسبب عین امر به سبب است، وقتی هر دو مثل هم شد، هر دو نفسی می‌شوند.

اما مشهور گفته‌اند سبب هم مانند بقیه مقدمات است و امر به ذی المقدمه، عین امر به مقدمه نیست، چه مقدمه شرطی، سببی یا مقتضی باشد.

ابتدا ایشان اشاره به اختلاف بین صاحب معالم با مشهور می‌کنند و بعد می‌فرمایند اگر چیزی بخواهد متعلق تکلیف باشد، دو شرط دارد؛ شرط اول این است که باید مقدور برای مکلف باشد. که در کلمات دیگران هم چنین شرطی وجود دارد. شرط دوم که این را خود ایشان اضافه می‌کنند، متعلق باید یک امر معلوم عند العرف باشد، چیزی باشد که عرف آن را بفهمد. در نظر مردم یک امر مجهولی نباشد.

بعد می‌فرمایند در ما نحن فیه، این غایات نماز و غیره، چه غایت اقصی و چه غایت و غرض استعدادی که دیروز از کلام ایشان نقل کردیم، درست است که این غرض استعدادی، مقدور برای مکلف است، اما مطلبی که عرف آن را بفهمد نیست.

استعداد برای نهی از فحشاء و منکر یا نهی از فحشا و منکر یک مطلبی نیست که عرف بتواند آن را بفهمد و بدنبالش آن را امتثال و اتیان کند، بلکه امری است که در نظر عرف مجهول است.

لذا می‌فرمایند حال که اینگونه شد، اشکال حل می‌شود.

می‌گوییم در نهی از فحشا و منکر یا معراجیت، اگر به یک نفر عادی بگوییم معراج، می‌گوید معراج یعنی چی؟ می‌گوییم عروج یعنی بالا رفتن، آن را هم نمی‌فهمد. بالا رفتن معنوی و تقرب إلى الله، اینها مفاهیم مأنوس در نظر عرف نیست. به عرف بگوییم، بنشین، سجده برو، رکوع برو، غذا بخور، حج برو، جهاد انجام بده، این مانعی ندارد و عرف انجام می‌دهد، چون می‌فهمد، اما به عرف بگوییم «یجب علیک المعراج»، هر چه برای عرف توضیح دهیم که معراج یعنی انسان خود را از متعلقات دنیا جدا کند و خودش را به خدا نزدیک کند، چیزی که عموم مردم بفهمند نیست.

لذا مرحوم آقای خویی در محاضرات می‌فرمایند ما می‌گوییم در باب نماز، این اغراض و غایات متعلق تکلیف نیست. چرا؟ برای اینکه از اموری است که عرف آنها را نمی‌فهمد.

بعضی از بزرگان و اساتید ما که خودشان هم از تلامذه محقق خوئی بوده‌اند، در جواب فرمایش ایشان گفته‌اند بعد از اینکه شارع بیان کرد، معلوم می‌شود. درست است قبل از بیان شارع نمی‌دانیم نهی از فحشا و منکر، غایت نماز است، معراج، غایت نماز است، اما بعد از اینکه شارع بیان کرد روشن می‌شود.

پاسخ استاد از نقد بر محقق خوئی

انصاف این است که این اشکال بر ایشان وارد نیست. آنچه ما از عبارت ایشان در محاضرات می‌فهمیم این است که حتی اگر شارع بیان کند که غایات نماز، نهی از فحشا و منکر است، باز عرف عام نمی‌فهمد فحشا و منکر یعنی چه؟ مانعیت و رادعیت از فحشا و منکر یعنی چه؟ مقصود مرحوم آقای خوئی این است که این از عناوینی است که عرف با آن مأنوس نیست، ولو شارع بیان کند. بنابراین چون از عناوین مجهوله است، قابلیت تعلق تکلیف ندارد.

این راهی است که ایشان بیان کرده‌اند، روی این راه دقت بفرمایید.

إن شاء الله بیان مرحوم امام (رضوان الله علیه) در کتاب مناهج الوصول، جلد 1، صفحه 371 را ملاحظه کنید. ما در بحث اصول هم نظریات مکتب نجف را می‌گوییم، که نظریه مرحوم نائینی، اصفهانی، مرحوم عراقی و آخرین آنها مرحوم آقای خوئی است، و هم نظریات مکتب قم که مرحوم محقق حائری، مرحوم محقق بروجردی، مرحوم امام (رضوان الله علیه)، مقید هستیم همه اینها را آن مقداری که لازم است ذکر شود، ذکر کنیم. روی نظریه صاحب محاضرات دقت کنید که آیا تام است یا تام نیست؟

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين